پیشخوان

«تاریخ شفاهی استقبال از امام خمینی» در آیینه یک اثر نوانتشار

موعد دیدار، پس از ۱۵ سال!

محمدرضا کائینی

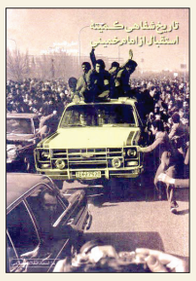

بی‌تردید رویداد عظیم انقلاب اسلامی ایران، در تمامی وجوه و تجلّیات خود، در خور خوانشی دقیق و مُتَدیک است. این بازخوانی هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که اغراض سیاسی در پی تحریف آن بوده یا درصدد باشند تصویری واژگون از آن نشان دهند! اثری که هم اینک در باب آن سخن می‌رود، درصدد بوده تا یکی از وقایع مهم این حرکت بزرگ، یعنی بازگشت امام خمینی پس از ۱۵ سال تبعید به ایران را به کمک اسناد و روایت‌های موجود، مورد بازخوانی قرار دهد. مرکز اسناد انقلاب اسلامی به عنوان ناشر این پژوهش، در معرفینامه‌ای که در باره این اثر منتشر ساخته، چنین آورده است:

«روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، یکی از ماندگارترین روزهای تاریخ انقلاب اسلامی است، روزی که امام خمینی در میان استقبال بی‌نظیر مردم ایران به وطن بازگشت. در این روز مردم ایران از اقصی نقاط کشور، برای شرکت در مراسم استقبال، خود را به تهران رسانده بودند. ابعاد مختلف مراسم استقبال از امام خمینی، اسکان دادن مردم، برنامه‌ریزی مراسم ورود امام به کشور، حفاظت از جان ایشان و... تنها بخشی از مسائل مختلفی بود که موجب شد نهادی به عنوان کمیته استقبال از امام خمینی شکل بگیرد، تا برنامه‌ریزی‌های مختلف را درباره مراسم استقبال از امام سامان‌دهی کند. برای آشنایی با نحوه شکل‌گیری این کمیته، وظایف و اقدامات آن از بدو شکل‌گیری تا ورود امام به میهن و استقرار ایشان در مدرسه رفاه، مطالعه کتاب «تاریخ شفاهی کمیته استقبال از امام خمینی» که توسط مؤسسه فرهنگی- هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است، پیشنهاد می‌شود.

این کتاب با هدف گردآوری و تدوین خاطرات افرادی که در کمیته استقبال از امام نقش داشته‌اند،

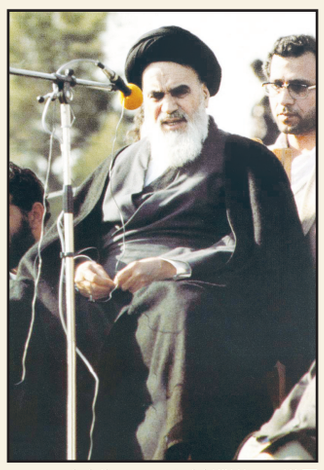

۱۲ بهمن ۱۳۵۷. امام خمینی در حال ایراد سخنرانی تاریخی خویش، در بهشت زهرای تهران

تدوین شده است و به دنبال چرایی و چگونگی تشکیل کمیته، عملکرد اعضا و چگونگی ورود امام خمینی به ایران و پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد. در همین راستا با افرادی چون: هاشم صباغیان، سیدرضا نیّری، علی دانش‌منفرد، حمید نقاشیان و قاسم امانی مصاحبه‌هایی صورت گرفته و در کتاب منتشر شده است. همچنین برای تکمیل محتوای کتاب، از مصاحبه‌های افراد فعال در این کمیته چون: حسین شاه‌حسینی، مرتضی الویری، محمدرضا طالقانی، مهدی چمران، طاهر احمدی و... در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی و همچنین خاطرات افرادی چون: شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری، آیت‌الله صادق خلخالی، آیت‌الله حسینعلی منتظری و نیز کتاب‌های تاریخ شفاهی مانند: تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفتگانه مسلمان، تاریخ شفاهی نقش نیروی هوایی در انقلاب اسلامی و... بهره گرفته است. بخش اول این کتاب با عنوان در تدارک استقبال بزرگ، در سه فصل با عناوین در تدارک استقبال، ساختار تشکیلاتی کمیته استقبال و نقش کمیته استقبال در تحولات سیاسی منتهی به بازگشت امام تدوین شده است. در این فصل تلاش شده تا چگونگی تشکیل کمیته و افراد فعال آن و ساختار تشکیلاتی آن، با استفاده از خاطرات شخصیت‌های حاضر در این کمیته، روشن شود و در نهایت مشخص شود که کمیته با تشکیلات خود، چه نقشی در حوادث منتهی به بازگشت امام خمینی داشته است. بخش دوم نیز با عنوان استقبال بزرگ، به بررسی اقدامات کمیته استقبال، در روز ورود امام و استقرار ایشان در مدارس رفاه و علوی و دیدارهای ایشان با مردم می‌پردازد و درنهایت، اقدامات کمیته در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، مورد توجه قرار می‌گیرد. این کتاب توسط اکبر قاسملو، معصومه آقاجان‌پور تدوین و از سوی مؤسسه فرهنگی- هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است».

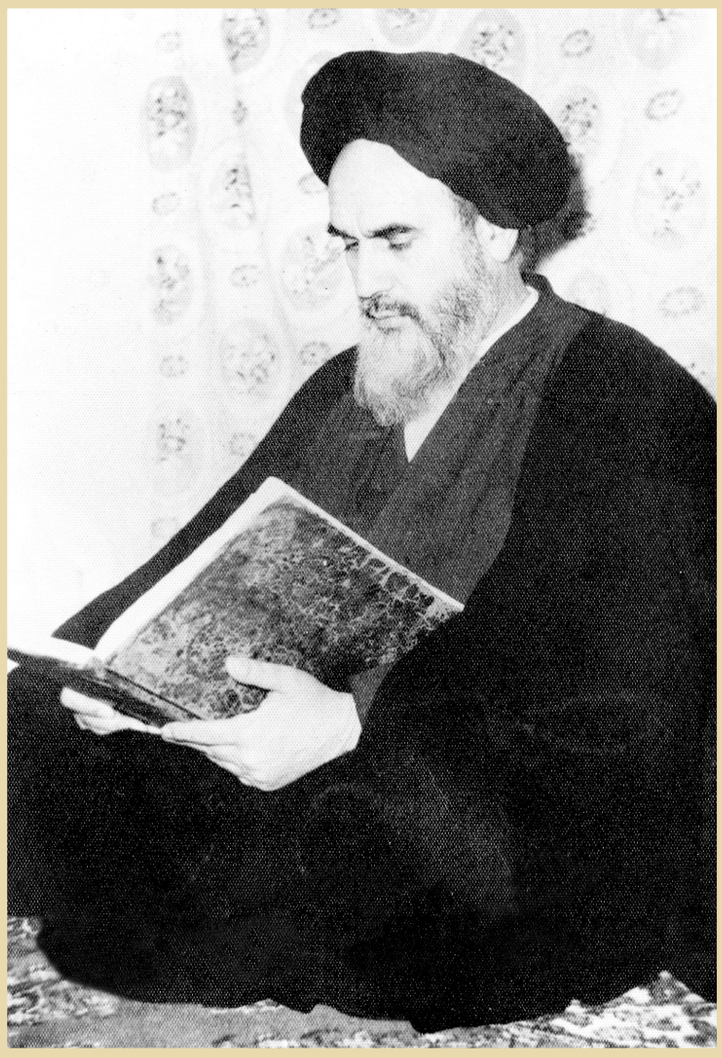

۱۳۴۲. امام خمینی در دوره آغاز نهضت اسلامی

روایتی از شکل‌گیری جناح‌های سه‌گانه در روحانیت شیعه در برابر هجوم فرهنگی غرب

دودمان پهلوی، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد!

داود امینی

مواجهه روحانیت با غربگرایان، در ادوار مشروطه و تسلط رضاخان بر ایران، موجد واکنش‌هایی در میان این قشر، به مثابه حاملان و مروجان اندیشه اسلامی شد که می‌توان آنها را ذیل عناوین اصولگرایان، اصلاح‌طلبان و متحجران دسته‌بندی کرد. در مقال ذیل آمده، هویت هر طیف مورد بازخوانی قرار گرفته است امید آنکه مفید و مقبول آید.

چالش روحانیت با رضاخان به دلایلی فراتر از سیاست‌های مقطعی او

بی‌تردید، عملکرد دیکتاتورمآبانه رضاشاه و رسوخ اندیشه و فرهنگ غربی در دوره حکومت وی، زمینه‌ساز چالش‌های روحانیت با وی گردید که به صورت قیام‌ها و مخالفت‌های گسترده مردم با رهبری علمای دینی، ظاهر شد. با بررسی نحوه برخورد روحانیت با رضاشاه در دوره پیش از سلطنتش و واکنش‌های آنان در جریان روی کار آمدن وی و نیز نظر کلی روحانیت در خصوص رژیم سلطنتی به خوبی می‌توان دریافت که علما صرفاً با تجددگرایی و خصلت‌های شبه مدرنیستی دوره قزاق مخالفت نورزیده‌اند، بلکه چالش‌های روحانیت با تجددگرایی دوره رضاشاه عمدتاً ریشه در تقابل اسلام سنتی با مدرنیته غربی و به تبع آن شبه مدرنیسم دوره او داشت. به طور کل، به‌دلیل ورود و گسترش فرهنگ غربی در کشور و به‌کارگیری مشی و سیاست‌های تجددگرایانه متکی به فرهنگ غرب، توسط سیاستمداران، روشنفکرمآبان و منورالفکران دوره رضاشاه و نیز حمایت رژیم پهلوی از آنان و مشی دیکتاتورمآبانه رضاشاه با مردم و جامعه مذهبی و نفی ارزش‌های دینی، زمینه تنش‌ها و بروز چالش‌هایی مابین روحانیت، حوزه‌های علمیه و نیروهای مذهبی با رژیم رضاشاه را فراهم آورد، تا جایی که آنان را به صحنه رویارویی مستقیم با تجددگرایی عصر رضاشاه کشاند. از این روی، بسیاری از صاحبنظران تاریخ معاصر معتقدند تجددگرایی عصر رضاشاه که عموماً طرح‌های آن در راستای اذیت و آزار و انحطاط روحانیت و صرفاً در جهت مبارزه با دین بود، به طور قطع به چالش و تقابل جامعه روحانیت شیعه و جریان دینی جامعه در برابر آن سیاست‌های ضد دینی دولتی می‌انجامید. به همین دلیل و با در نظر داشتن آن شرایط، بروز چنین چالش‌هایی با توجه به ماهیت سیاست‌های اجرایی رژیم پهلوی اول، امری بدیهی به نظر می‌رسد، چنانکه حتی برخی روحانیون و نیز شخصیت‌های مذهبی بزرگی مثل شهید مدرس - که تجددخواه بودند- هم به شدت با تجددگرایی رضاشاه که مبتنی بر حذف دین و روحانیت بود، مخالفت کردند و به مبارزه با آن برخاستند.

شکل‌گیری جناح‌های جدید، در میان روحانیت و جریان مذهبی

اصولاً جریان مذهبی به رهبری عالمان دینی در کشور ما و سایر کشورهای اسلامی، بر مبنای محوریت بخشیدن به معارف و احکام اسلام و اصالت دادن به تمامی آموزه‌های دینی شکل گرفته است و بر پایه اصل محوری جریان مذهبی، هرگونه حرکت، اقدام و دیدگاهی که تضعیف‌کننده و نافی اصول فکری، احکام شرعی و دستورات دینی باشد، غیرقابل قبول و مستحق مبارزه و طرد است. مبارزه این جریان مذهبی که در دوره‌های قبل از یکسو در برابر استبداد و ظلم حکام و از سوی دیگر در برابر رفتارها و جریان‌های غیراخلاقی که درصدد رواج فساد و فحشا بوده‌اند، صورت می‌گرفت، در سده معاصر در برابر جریان‌های ایدئولوژیک قرار گرفت و نمود آن نیز شکل‌گیری جناح‌های جدید درون جریان مذهبی بود. نخستین جبهه مخالف و مبارزی که در برابر جریان مذهبی قد علم کرد،

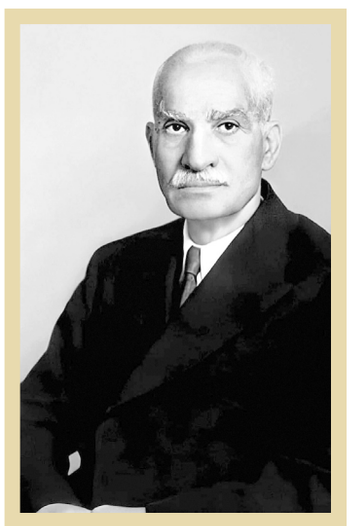

رضاخان پس از خلع از سلطنت و اقامت در جزیره موریس

> **با بررسی نحوه مواجهه روحانیت با رضاشاه و نیز نظر کلی این قشر درباره رژیم سلطنتی، به خوبی می‌توان دریافت که علما صرفاً با تجددگرایی و خصلت‌های شبه مدرنیستی دوره او مخالفت نورزیده‌اند، بلکه چالش‌های روحانیت با تجددگرایی دوره قزاق، عمدتاً ریشه در تقابل اسلام سنتی با مدرنیته غربی و به تبع آن شبه‌مدرنیسم سر برآورده در آن مقطع داشت**

جریان روشنفکری است که با توجه به اینکه بر پایه غربگرایی، غربزدگی و دفاع و پیروی از فرهنگ غرب بنیان گذاشته شده بود، جریان مذهبی را به شدت به واکنش وادار کرد. جریان روشنفکری بر ناتوانی دین در اداره جامعه و پیشبرد آن به سمت توسعه و پیشرفت، تأکید می‌ورزید و بر ضرورت اقتباس یا پیروی از فرهنگ و تمدن غرب، پافشاری می‌کرد. این امر، مدافعین اندیشه دینی را بر آن داشت تا علت عقب‌ماندگی مسلمین و پیشرفت غربیان و راه جبران عقب ماندگی‌ها را تشریح نمایند و پاسخ روشنفکران را بدهند. در مقام پاسخگویی و ریشه‌یابی علت عقب ماندگی، سه جناح و جبهه درون جریان مذهبی شکل گرفت که شامل «اصولگرایان»، «اصلاح‌طلبان» و «متحجران» می‌شد.

۱- اصلاح‌طلبان دینی: دیدگاه «اصلاح‌طلبان دینی» شباهتی به دیدگاه اصلاح‌طلبان مسیحی پس از رنسانس دارد. مبنای نظری این گروه، رسوخ پاره‌ای باورهای غلط در میان مسلمین، در اثر مرور زمان و وقوع دخل و تصرفاتی در «اسلام خالص» است و از این رو معتقدند، برای آنکه اسلام و مسلمانان به جایگاه شایسته خود بازگردند، باید پیرایه‌های اسلام را از آن زدود و به اسلام خالص صدر نخستین بازگشت. باور این جناح بر آن است که علت عقب‌ماندگی مسلمین و ناکارآمدی اسلام در اداره جامعه، آن است که در طول قرون گذشته، برخی برداشت‌های غلط از اصول فکری و عقیدتی اسلام مطرح و به عنوان عقیده اسلامی، به جامعه ارائه شده است، به گونه‌ای که نتیجه قبول آن برداشت‌ها بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت جامعه را به دنبال داشته است. گرچه برخی اصلاح‌طلبان دینی عصر رضاشاه، با حمایت آن رژیم به ترویج نظرات انحرافی خود پرداختند که با مخالفت شدید علما به ویژه امام خمینی(ره) و پاسخ مستدل آنان مواجه شدند.

۲- متحجران دینی: این طیف، گروه دیگری از مذهبیون در جامعه ما بودند که در برابر هرگونه نوآوری و نوگرایی و اصلاح‌طلبی، از خود به شدت و متعصبانه، واکنش نشان می‌دادند و به طور کلی سخن از تجدیدنظر در برداشت دینی را بدعت و حرام می‌دانستند و به اعتقاد آنان هرکس که چنین نغمه‌ای سر دهد، کافر و نجس به حساب می‌آید! از سوی دیگر در برابر هرآنچه از بلاد فرنگ (کشورهای غربی) وارد کشورهای اسلامی می‌شد، موضع‌گیری شدیداً منفی داشتند. تلقی آنان این بود که غرب، سرزمین کفر است و لذا هرآنچه از آنجا بیاید، چه فکر و اندیشه و چه کالا و مصنوعات و مواد غذایی، همه محکوم به جنایت و نجاست است و از این روی، حتی مسائلی چون نشستن بر صندلی و استفاده از قاشق و چنگال و امثال آن را تشبه به کفر دانسته و آن را غیرمجاز اعلام می‌کردند! این دسته با اندیشه‌های متحجرانه خود، راه انتقاد شدید روشنفکران و منورالفکران را از روحانیت هموار ساختند، اما نظرات این دسته از متحجران را هرگز نمی‌توان به موضوع عدم حقانیت و درستی چالش‌های جدی روحانیت اصیل شیعه، با به اصطلاح تجددگرایی و متمدن‌سازی عصر رضاشاه که توأم با سرکوب و خفقان مردم و روحانیت و نیز ترویج فساد و تباهی در جامعه ایرانی بود، تعمیم داد.

> **دیدگاه «اصلاح‌طلبان دینی» شباهتی به دیدگاه اصلاح‌طلبان مسیحی، پس از رنسانس دارد. مبنای نظری این گروه، رسوخ پاره‌ای باورهای غلط در میان مسلمین، در اثر مرور زمان و وقوع دخل و تصرفاتی در «اسلام خالص» است! برخی اصلاح‌طلبان دینی عصر رضاشاه، با حمایت آن رژیم، به ترویج نظرات انحرافی خود پرداختند که با مخالفت شدید علمای حوزه، به ویژه امام خمینی(ره) و پاسخ مستدل آنان مواجه شدند**

۳- اصولگرایان دینی: دیدگاه کلی گروه سوم، یعنی «اصولگرایان» هم این بود که آموزه‌ها و معارف دینی، توانایی پاسخگویی به همه نیازهای دین جامعه انسانی را دارا می‌باشند. این گروه، ریشه عقب‌ماندگی کشور را در فاصله گرفتن از احکام و دستورات اسلامی می‌دانند. تلقی آنان این است که طی قرن‌ها حاکمیت غیرمشروع امویان، عباسیان و عثمانیان، زمینه صحیحی برای پیاده شدن احکام سیاسی- اجتماعی اسلام فراهم نشده است و در عوض حکمرانان جابر، پوستین وارونه‌ای بر قامت اسلام پوشانیده و آن را از مسیر صحیح خود خارج نموده‌اند. از این روی، در عصر ما فاصله زیادی از دستورات آسمانی قرآن ایجاد و باعث شده است رفته رفته مسلمین، تن به سلطه قدرت‌های بیگانه دهند و موجبات غارت، چپاول و عقب‌ماندگی فراهم آید، وگرنه آیین آسمانی اسلام، به تنهایی قادر است تمامی زمینه‌های پیشرفت و ترقی و سعادت بشریت را فراهم نماید. استدلال این گروه این است که اسلام آخرین دین الهی است که برای سعادت بشر نازل شده است و خداوند بشریت را به این نکته توجه داده که پس از این دینی نخواهد آمد و این دین، دینی کامل، جامع و فراگیر است و تمامی نیازهای بشر را مدنظر قرار داده است، بنابراین مادامی که انسان روی کره خاک زندگی می‌کند، اگر سعادت حقیقی خود را در دنیا و آخرت می‌طلبد، باید به دستورات دین عمل نماید. از سوی دیگر، احکام و قوانین الهی، مورد تضمین الهی واقع شده و لذا هیچ گاه امکان تحریف و دستکاری در آن نخواهد بود و نیز پیامبر عالیقدر اسلام(ص) در آخرین خطابه خود، خطاب به اصحاب فرمود: «تمامی آنچه را لازم بود، برای شما بیان کرده‌ام...». به همین دلیل، اسلام تمامی اصول و پایه‌های اساسی سعادت دنیوی و آخروی را داراست.

شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، چهره شاخص جریان اصولگرای روحانیت

در صدر مشروطیت، شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، شاخص‌ترین چهره این جناح به شمار می‌رود. مبارزه پیگیر او با غربزدگی و سرسختی او در طرح «مشروعه» در برابر «مشروطه» زبانزد همگان است. وی بر آن بود که جهت حرکت انقلاب مشروطه، در مسیر تأسیس شورای اسلامی و برای حاکمیت اصول و قوانین اسلامی، به جای قوانین نظام سلطنتی مطلقه است و به همین علت، از حرکت انقلاب مشروطه دفاع و حمایت کرد اما وقتی تسلط غربزدگان را بر مجلس شورا و تکیه آنها را بر پیروی و تقلید از قوانین و موازین غربی مشاهده کرد، راه خود را از آنان جدا کرده و عاقبت بر سر این پیمان، بر دار رفت! وی، در نامه‌ای که خطاب به علما و روحانیون آن زمان نوشته است، چنین می‌گوید: «در این عصر، تکالیف نیابت عامه و مسئولیت تامه، من جمیع الجهات، به شما متوجه است. باید این اسلام را که ودیعه الهی است، لا محاله به همان قوت و رونق و رواج که از اسلاف گرفته‌اید، تسلیم اخلاف بفرمایید، ولی امروز دشمنان شما در این مملکت با دستیاری منافقین، وضعی فراهم آورده‌اند که دین شما و دولت شما هر دو را ضعیف کرده‌اند و در خطر عظیم جماعت آزادی طلب، توسط دو لفظ دلربای عدالت و شورا! برادران ما را فریفته، به جانب لامذهبی می‌رانند و گمان می‌رود که عصر ریاست روحانی و تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام واقع شود و چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و محذرات مکشوفه و شریعت منسوخ قرآن مهجور شود و این سوء ذکر و عوارض عظیم در شرح احوال شما ابدالدهر باقی بماند. شما بهتر می‌دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتّم شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شوری گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟...». [1]

از مجموعه اعلامیه‌ها، نامه‌ها و بیانات شیخ فضل‌الله، به‌خصوص اعلامیه‌ای که هنگام تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) صادر کرده است، به روشنی برمی‌آید که جریان روشنفکری غربزده، با سردادن شعارهای فراماسونری و پیروی از باورها و فرهنگ غرب، درصدد از بین بردن اسلام بوده‌اند، تا آنجا که می‌توانستند علیه باورهای اسلامی جوسازی می‌کرده‌اند و جناح اصولگرایان، در برابر اینان واکنش نشان داده و از کیان اسلامی دفاع کرده و آن را برای اداره کشور کارآمد معرفی کرده‌اند. [2]

شهید آیت‌الله مدرس دیگر چهره شاخص جریان اصولگرای روحانیت

جناح اصولگرایان، همچنین بر این باور بوده که حتی در صورت کنار گذاشتن اسلام و پیروی کردن از غرب، پیشرفت و توسعه واقعی حاصل نمی‌شود و به عبارت دیگر، غربیان از فضای به وجود آمده، فقط برای ترویج فرهنگ مبتذل خود و وابسته کردن کشور استفاده می‌کنند، وگرنه دانش و مدیریت فنی که اساس استقلال می‌تواند باشد، انتقال نخواهد یافت. شهید آیت‌الله مدرس، یکی دیگر از چهره‌های سرشناس این جناح، چنین می‌گوید: «قریباً، چوپان‌های قریه‌های فراعینی و کنگاور، با فکل سفید و کراوات خودنمایی می‌کنند، اما در زیباترین شهرهای ایران، هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد، ممکن است شماره کارخانه‌های نوشابه سازی، روزافزون گردد، اما کوره آهن گدازی و کاغذ شازی پا نخواهد گرفت، درهای مساجد و تکایا به عنوان خرافات و اوهام بسته خواهد شد، اما سیل رمان‌ها و افسانه‌های خارجی که در واقع جز حسین کرد فرنگی و رموز حمزه فرنگی چیزی نیستند، به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد شد، به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه‌های نسل جوان از دختر و پسر، تدریجاً بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت غرب و معیشت ملل مترقی را در رقص و آواز و دزدی‌های عجیب آرسن لوپن و بی‌عفتی‌ها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت. مثل آن که آن چیزها لازمه متمدن بودن است...». [3]

امام خمینی، شاخص‌ترین چهره جریان اصولگرای روحانیت

امام خمینی (ره)، پرآوازه‌ترین چهره این جناح نیز در بیانیه‌ها و سخنرانی‌هایشان، بارها بر این نکته‌ها تأکید ورزیده و ضرورت پیروی از اصول و احکام اسلامی و خطر پیروی از غرب یا شرق را گوشزد کرده‌اند. ایشان در وصیتنامه سیاسی- الهی خود چنین می‌فرمایند: «از جمله نقشه‌ها که مع الاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی بجا مانده است، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غرب‌زده و شرق زده نمودن آنان است، به طوری که خود را فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از این دو قطب را از فرائض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند و قصه این امر غم انگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آن خورده و اکنون نیز می‌خوریم، کشنده و کوبنده است. غم انگیزتر این که آنان ملت‌های ستمدیده زیرسلطه را در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهایی مصرفی بارآوردند و به قدری ما را از پیشرفت‌های خود و قدرت‌های شیطانی‌شان ترسانده‌اند که جرئت دست زدن به هیچ ابتکاری نداریم و همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته، مطیع فرمان هستیم و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی، موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید نماییم، بلکه از فرهنگ، ادب، صنعت و ابتکار اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان غرب و شرق زده بی‌فرهنگ، آنها را به باد انتقاد و مسخره گرفته و فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مأیوس نموده و می‌نمایند و رسوم و آداب اجنبی را هرچند مبتذل و مفتضح باشد، با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مداحی و ثناگویی، آنها را به خود ملت‌ها داده و می‌دهند. فی‌المثل اگر در کتاب یا نوشته یا گفتاری چند واژه فرنگی باشد، بدون توجه به محتوای آن با اعجاب پذیرفته و گوینده و نویسنده آن را دانشمند و روشنفکر به حساب می‌آورند و از گهواره تا قبر به هرچه بنگریم اگر با واژه غربی و شرقی اسم‌گذاری شود، مرغوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب و اگر واژه‌های بومی خودی به کار رود، مطرود و کهنه و واپس زده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند، مفتخر و اگر نام خودی دارند، سر به زیر و عقب افتاده‌اند. خیابان‌ها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، شرکت‌ها، داروخانه‌ها، کتابخانه‌ها، پارچه‌ها و دیگر متاع‌ها هرچند در داخل تهیه شده، باید نام خارجی داشته باشند تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند. فرنگی مآبی از سرتاپا و در تمام نشست و برخاست‌ها و در معاشرت‌ها و تمام شئون زندگی، موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت و در مقابل آداب و رسوم خودی، کهنه پرستی و عقب افتادگی است. در هر مرض و کسالتی ولو جزئی و قابل علاج در داخل، باید به خارج رفت و دکترها و اطبای دانشمند خود را محکوم و مأیوس کرد. رفتن به انگلستان، فرانسه، امریکا و مسکو افتخاری پرارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه، کهنه پرستی و عقب‌ماندگی است. بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذاهب و معنویات است، از نشانه‌های روشنفکری و تمدن، در مقابل تعهد به این امور، نشانه عقب‌ماندگی و کهنه‌پرستی است. اینجانب نمی‌گویم ما خود همه چیز داریم. معلوم است ما را در طول تاریخ نه چندان دور، خصوصاً در سده‌های اخیر، از هر پیشرفتی محروم کرده و دولتمردان خائن و دودمان پهلوی خصوصاً تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خود کوچک دیدن‌ها یا ناچیز دیدن‌ها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصاً طبقه جوان به اقسام اجناس وارداتی، از قبیل ابزار آرایش و تزئینات و تجملات و بازی‌های کودکانه و به مسابقه کشاندن خانواده‌ها و مصرفی بارآوردن هرچه بیشتر که خود داستان‌های غم‌انگیز دارد و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوان‌ها که عضو فعال هستند، با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرتکده‌ها و دهها از این مصائب حساب شده، برای عقب نگه داشتن کشورهاست...». [4]

پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ جوان موجود است.